

در این مقاله نگارنده درصدد آن است تا به نقد و بررسی کتاب هستی و زمان مارتین هایدگر، ترجمه سیاوش جمادی بپردازد. پیشاپیش آشکار است که این نقد و بررسی معطوف به ترجمه فارسی این اثر است و از این رو نگارنده در پی نقد و بررسی اندیشه هایدگر در این کتاب نیست. اما از آن جایی که نقد ترجمه، نقد است لذا به روش نیازمند است. روش نقد نگارنده چگونه است؟

۱. ساختار متن. هنگامی که به ترجمه آثار فلسفی اهتمام می‌ورزیم، به طور کلی می‌توانیم دو متن را از هم متمایز کنیم. آثار و متون نخستین را می‌توان ساختارمند نامید. منظور نگارنده این است که می‌توان برخی متون فلسفی را برشمرد که نویسنده متن اثر خود را به نحوی به نگارش درآورده است که علاوه بر کلمات، جملات و پاراگراف، خود سیاق و نحوه چینش کلمات نیز افاده معنا می‌کنند. از این رو، در حین ترجمه متونی از این قبیل نمی‌توان به ساختار و سیاق عبارات بی توجه بود زیرا در این صورت محتوای ترجمه شده اثر آن چنان که باید دقت و عمق اثر مبدأ را منعکس نمی‌سازد. کتاب پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین را می‌توان از جمله این آثار دانست. این که آیا کتاب هستی و زمان را می‌توان در این دسته قرار داد یا خیر، مورد توجه نگارنده نیست. به عبارت دیگر، نگارنده درصدد نیست تا نحوه ترجمه و برگردان ساختار جملات و سیاق عبارات را ملاک ارزیابی قرار دهد (البته در این مقاله چند استثنا وجود دارد). هر چند که اگر بر این فرض باشیم که سیاق عبارات و ساختار متن در هستی و زمان خود واجد معنای مستقلی است و باید انعکاس یابد، آن گاه می‌توان مقاله مفصلی در این باره نوشت که آیا جمادی به برگردان و ترجمه این ساختار وفادار بوده است یا خیر.

۲. محتوای متن. نگارنده در نقد ترجمه جمادی، توجه خود را به محتوای ترجمه معطوف نموده است. فرض کنیم جمله ای حاوی سه گزاره الف، ب و ج باشد. در صورتی می‌توان ترجمه را درست دانست که ۱. محتوای سه گزاره الف، ب و ج منتقل شده باشد و ۲. رابطه و نسبت میان سه گزاره رعایت شده باشد، مثلاً اگر الف و ب مقدمه ای برای ج باشند یعنی مثلاً به صورت  $A \& B \rightarrow C$  ترجمه نیز نشان دهنده این نسبت باشد، هر چند که می‌توان ترتیب آنها را در ترجمه تغییر داد. به عنوان مثال می‌توانیم بگوییم که به نتیجه C می‌رسیم اگر A و B. یا اگر A و B ما به C می‌رسیم. ۳. جمادی در مقدمه خود بر این کتاب چنین می‌گوید (ص ۳۲ شماره ۵):

در متن آلمانی هستی و زمان، همان طور که قبلاً گفتیم، جملات دارای فاعل شخصی، مثلاً ما یا آدمی به ندرت دیده می‌شود. هایدگر، مثلاً، به جای ما نمی‌توانیم اصل و نسب گزاره را حاشا کنیم می‌گوید گزاره نمی‌تواند اصل و نسب خود را حاشا کند. از مکررترین وارد این نوع صنعت، جملاتی است که فاعل آن‌ها دازاین است، چرا که دازاین دقیقاً نه سوژه است، نه خود من یا آگو، بلکه Dasein یعنی آن جا و این جا بودن یا مسامحتاً آن جا بودن. پس وقتی می‌گوییم دازاین می‌میرد یا سقوط می‌کند یا تصمیم می‌گیرد، یعنی آن جا بودن می‌میرد یا سقوط می‌کند یا تصمیم

## نقدی بر کتاب هستی و زمان

ابوالفضل مسلمی



هستی و زمان  
نوشته مارتین هایدگر  
ترجمه سیاوش جمادی  
تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۹



می‌گیرد. البت این گونه تشخیص یا شخصیت بخشی خاص هایدگر نیست؛ ویتگنشتاین، هگل و بسیاری از فلاسفه دیگر نیز این شیوه را به کار برده‌اند. اما این که هایدگر سوژه شخصی را کنار می‌نهد ظاهراً به تبع زبان مناسب برای بیان پدیدارشناختی است: هایدگر از آن رو چنین می‌کند که چیزها خودشان خود را نشان دهند. این نه به معنای جان بخشی جادویی به چیزهاست؛ زیرا فاعل کلی اغلب این جملات دازاین است و دازاین در گشودگی و آشکارگی چیزها دخالت دارد، اما این مدخلیت تا آن جا باید باشد که دازاین به سوژه ای بدل نشود که چیزی افزون بر خودنشان‌دهندگی بر چیزها بار می‌کند. هایدگر در صفحه ۱۱۱ (متن آلمانی) دازاین را چنین تعریف می‌کند: سوژه ای که از حیث هستی شناختی به درستی فهمیده شده است. بر این اساس، با احتیاط می‌توان از جانب نویسنده چنین گفت: فاعل‌ها خودشان باید خودشان را بر جمله تحمیل کنند، نه این که گوینده یا نویسنده به دلخواه آن‌ها را در مسند نهاد یا فاعل جمله بنشانند؛ چه، اگر غیر از این باشد، شما می‌توانید هر کتابی را بازنویسی کنید با این تفاوت که همه جملات معلوم آن را مجهول کنید تا به روش پدیدارشناختی به چیزها مجال خوددهندگی و خودنشان‌دهندگی بدهید. چنین کاری به لحاظ پدیدارشناختی نه تنها مضحک است، بل از مدخلیت خشونت آمیز و تحمیلی سوژه نیز نشان دارد - به این دلیل ساده که شما از آخر شروع کرده‌اید. بیان جملات با فاعل غیرشخصی، دست کم به ادعای هوسرل و هایدگر، گزارش همزمان خودنشان‌دهندگی به زبان مناسب آن است نه شگردی فریب‌دهنده. همین گزارش است که گاه از جملات عجیبی چون زمان می‌ماند یا تاریخ می‌تاریخد یا نیستی خود می‌نستد سردر می‌آورد. مک کواری و رایبسون در اغلب موارد در ترجمه انگلیسی خود این طرز بیان را با افزودن فاعل شخصی ما نقص کرده‌اند، اما استمبو غالباً آن را حفظ کرده است. من نیز همچون استمبو عمل کرده‌ام. لذا خواننده ناچار است در حین خواندن کتاب به این طرز بیان عادت کند».

اما در اغلب جملات می‌توان مشاهده کرد که جمادی این گفته خود را نقض کرده است.

از این رو نگارنده در نقد و بررسی ترجمه جمادی همواره به این توجه دارد که آیا به لحاظ منطقی محتوای ترجمه شده را می‌توان با محتوای اصلی یکی دانست یا خیر و آیا دو ملاک فوق رعایت شده است یا خیر.

افزون بر این، مواردی نیز بیان شده‌اند که به جافتادگی‌های کلمات و واژه‌ها و در برخی موارد جملات اشاره دارند. برای مقایسه متن آلمانی و انگلیسی با متن فارسی از منابع زیر استفاده شده است:

Martin Heidegger, *Sein und Zeit*, achtzehnte Auflage. Tübingen: Max Niemeyer Verlag, 2001.

Martin Heidegger, *Being and Time*, translated by John Macquarrie & Edward Robinson. Harper & Row, 1962.

لازم به ذکر است که این مقایسه تمام کتاب هستی و زمان را دربر نمی‌گیرد، چرا که کاری بسیار طاقت‌فرسا است و محتاج هستی و زمان! این مقایسه شامل صفحات ۲۱۲ - ۶۰ کتاب هستی و زمان است. (لازم به ذکر است که این مقاله در ابتدا ۵۶ مورد را در برداشت، اما بنا به صلاحدید سردبیر مجله به ۳۱ مورد کاهش یافت. به هر حال، تطبیق متن از سوی نگارنده ادامه دارد و در حال حاضر این نمونه‌ها به ۱۵۰ مورد افزایش یافته است.)

مورد یکم

متن آلمانی:

Wissenschaft überhaupt kann als das Ganze eines Begründungszusammenhanges wahrer Sätze bestimmt arden. Diese Definition ist weder vollständig, noch trifft sie die Wissenschaft in ihrem Sinn. Wissenschaften haben als Verhaltungen des Menschen die Seinsart dieses Seienden (Mensch.) Dieses Seiende fassen wir terminologisch als Dasein. Wissenschaftliche Forschung ist nicht die einzige und nicht die nächste mögliche Seinsart dieses Seienden. Das Dasein selbst ist überdies vor anderem Seienden ausgezeichnet. Diese Auszeichnung gilt es vorläufig sichtbar zu machen. Hierbei muß die Erörterung den nachkommenden und erst eigentlich aufweisenden Analysen vorgreifen.

متن انگلیسی:

Science in general may be defined as the totality established through an interconnection of true propositions. This definition is not complete, nor does it reach the meaning of science. As ways in which man behaves, sciences have the manner of Being which this entity—man himself—possesses. This entity we denote by the term *Dasein*. Scientific research is not the only manner of Being which this entity can have, nor is it the one which lies closest. Moreover, *Dasein* itself has a special distinctiveness as compared with other entities, and it is worth our while to bring this to view in a provisional way. Here our discussion must anticipate later analyses, in which our results will be authentically exhibited for the first time.

متن فارسی ص ۸۲: علم ممکن است به طور کلی بدین سان تعریف شود: کلیتی که از به هم پیوستگی قضایای حقیقه بنیاد می‌گیرد. این تعریف نه کامل است نه ما را به معنای علم می‌رساند. علوم در مقام رفتارهایی که از انسان صادر می‌شوند، از نوع هستی

### ۳. جمادی عبارت

den nachkommenden und erst eigentlich aufweisenden Analysen

را چنین ترجمه کرده است: تحلیل‌هایی که تنها بعداً به نحوی اصیل و موثق فرانموده خواهند آمد. اما ۱. Nachkommenden صفت است و نه قید، ۲. Aufweisende صفت فاعلی است و نه مفعولی. از این رو می‌توان این عبارت را چنین ترجمه کرد: تحلیل‌هایی که در پی می‌آیند و در ابتدا به نحوی واقعی روشن‌گر هستند.

مورد دوم

متن آلمانی:

Daher muß die Fundamentalontologie, aus der alle andern erst entspringen können, in der existenzialen Analytik des Daseins gesucht werden.

متن انگلیسی:

Therefore *fundamental ontology*, from which alone all other ontologies can take their rise, must be sought in the *existential analytic of Dasein*.

متن فارسی ص (۸۷): از این رو هستی‌شناسی بنیادین، که هستی‌شناسی‌های دیگر تنها از آن می‌توانند سرچشمه بگیرند، باید قلمرو جستار خود را تحلیل اگزستانسیال دازاین قرار دهد. توضیح: می‌توان این جمله را چنین ترجمه کرد: از این رو اونتولوژی بنیادین، که تمام اونتولوژی‌های دیگر تنها از آن می‌توانند سرچشمه بگیرند، باید در تحلیل اگزستانسیال دازاین جستجو شود. کاملاً آشکار است که این دو ترجمه به لحاظ منطقی واجد دو معنای متفاوت هستند. ترجمه جمادی بدین معناست که هستی‌شناسی بنیادین باید در جستجوی تحلیل اگزستانسیال دازاین باشد. اما متن اصلی نشان دهنده این معنا است که هستی‌شناسی و اونتولوژی بنیادین را باید در تحلیل اگزستانسیال دازاین یافت.

مورد سوم

متن آلمانی:

Das Dasein hat sonach einen mehrfachen Vorrang vor allem anderen Seienden. Der erste Vorrang ist ein ontischer: dieses Seiende ist in seinem Sein durch Existenz bestimmt. Der zweite Vorrang ist ein ontologischer: Dasein ist auf dem Grunde seiner Existenzbestimmtheit an ihm selbst »ontologisch«. Dem Dasein gehört nun aber gleichursprünglich – als Konstituens des Existenzverständnisses – zu: ein Verstehen des Seins alles nicht daseinsmäßigen Seienden. Das Dasein hat daher den dritten Vorrang

هستنده ای که انسان می‌خوانیمش بهره دارند. ما این هستنده را اصطلاحاً با واژه دازاین در بیان می‌آوریم. پژوهش علمی نه یگانه نوع و نه نزدیک‌ترین نوع هستی ممکن برای این هستنده است. افزون بر این، دازاین خود نیز در قیاس با هستندگانی دیگر هستنده ای مشخص و ممتاز است. بایسته است که این تمایز را مقدمتاً آشکاره کنیم. در این جا بحث ما ناچار باید بر تحلیل‌هایی که تنها بعداً به نحوی اصیل و موثق فرانموده خواهند آمد پیشی گیرد.

توضیح: در این مورد چند نکته را می‌توان مطرح کرد:

۱. عبارت überhaupt (به طور کلی) قید علم است و نه کل جمله. به عبارت دیگر، میان این دو جمله تفاوت ظریفی وجود دارد: الف. علم ممکن است به طور کلی بدین سان تعریف شود و ب. علم به طور کلی می‌تواند بدین سان تعریف شود. جمله الف بدین معناست که ما می‌توانیم به طور کلی علم را بدین سان تعریف کنیم ولی جمله ب حکایت از این دارد که ما می‌توانیم علم به طور کلی را بدین سان تعریف کنیم.

۲. عبارت

das Ganze eines Begründungszusammenhanges wahrer Sätze bestimmt werden

نادرست ترجمه شده است. می‌توان این عبارت را چنین ترجمه کرد: علم را می‌توان به عنوان کل به هم پیوستگی اثبات گزاره‌های درست تعریف کرد. جمادی عبارت فوق را چنین ترجمه کرده است: [علم ممکن است به طور کلی بدین سان تعریف شود]: کلیتی که از به هم پیوستگی قضایای حقیقه بنیاد می‌گیرد. اجازه دهید به صورت منطقی محتوای این دو عبارت را متمایز کنیم:

ترجمه جمادی حاکی از این است که:

۱. علم یک کلیت است

۲. بنیاد این کلیت در بهم پیوستگی قضایای حقیقه ریشه دارد.

اما متن و به ویژه عبارت Begründungszusammenhanges بر این اشاره دارد که:

۱. علم یک کل یا کلیت است

۲. این کلیت شامل اثبات گزاره‌های درست است.

۳. چنین اثباتی در علم، همبسته است.

روشن است که در ترجمه جمادی عبارت Begründung که به معنای اثبات و توجیه [علمی] است، به خاطر توجه جمادی به ترجمه انگلیسی حالت مفعول به خود می‌گیرد. این در حالی است که هدف و مقصود علم اثبات گزاره‌های درست است و این اثبات باید به گونه ای همبسته صورت گیرد.

۱. فعل صادر می‌شوند و عبارت انسان می‌خوانیمش در متن آلمانی وجود ندارد.

۲. در جمله زیر

Das Dasein selbst ist überdies vor anderem Seienden ausgezeichnet.

واژه هستنده (Seiende) مفرد است ولی جمادی آن را همانند متن انگلیسی (other entities)، جمع گرفته است.

als ontisch-ontologische Bedingung der Möglichkeit aller Ontologien. Das Dasein hat sich so als das vor allem anderen Seienden ontologisch primär zu Befragende erwiesen.

متن انگلیسی:

Dasein accordingly takes priority over all other entities in several ways. The first priority is an *ontical* one: Dasein is an entity whose Being has the determinate character of existence. The second priority is an *ontological* one: Dasein is in itself 'ontological', because existence is thus determinative for it. But with equal primordially Dasein also possesses—as constitutive for its understanding of existence—an understanding of the Being of all entities of a character other than its own. Dasein has therefore a third priority as providing the ontico-ontological condition for the possibility of any ontologies. Thus Dasein has turned out to be, more than any other entity, the one which must first be interrogated ontologically.

کواری جمع گرفته است. ۳. جمادی آخرین جمله را چنین ترجمه کرده است: بدین نمط دازاین خود این نکته را به ثبوت رسانده است که به لحاظ هستی شناختی نخستین هستندند ای است که، بیش از همه هستندگان دیگر، در خور آن است که محل پرسش واقع شود، ترجمه دقیق نیست. می‌توان جمله آلمانی را چنین ترجمه کرد: بدین ترتیب دازاین خود را به عنوان امری نشان می‌دهد که باید پیش از هر هستندند دیگری به طور اصیل و اوتولوژیک مورد پرسش واقع شود. ترجمه جمادی چندین اشکال دارد: نخست این که عبارت *vor allem anderen Seienden* را بیش از همه هستندگان دیگر ترجمه کرده است، در حالی که این عبارت به معنای پیش از هر هستندند دیگری است. دوم این که کلمات و واژگانی را افزوده است که چندان مورد نیاز نیست.

مورد چهارم

متن آلمانی:

Bleibt in dieser Fassung des Phänomenbegriffes unbestimmt, welches Seiende als Phänomen angesprochen wird, und bleibt überhaupt offen, ob das Sichzeigende je ein Seiendes ist oder ob ein Seinscharakter des Seienden, dann ist lediglich der formale Phänomenbegriff gewonnen. Wird aber unter dem Sichzeigenden das Seiende verstanden, das etwa im Sinne Kants durch die empirische Anschauung zugänglich ist, dann kommt dabei der formale Phänomenbegriff zu einer rechtmäßigen Anwendung. Phänomen in diesem Gebrauch erfüllt die Bedeutung des vulgären Phänomenbegriffs.

متن انگلیسی:

If in taking the concept of phenomenon this way, we leave indefinite which entities we consider as phenomena, and leave it open whether what shows itself is an entity or rather some characteristic which an entity may have in its Being, then we have merely arrived at the *formal* conception of phenomenon. If by that which shows itself we understand those entities which are accessible through the empirical intuition in, let us say, Kant's sense, then the formal conception of phenomenon will indeed be legitimately employed. In this usage phenomenon has the signification of the *ordinary* conception of phenomenon.

متن فارسی ص ۱۲۵: بر حسب چنین دریافتی از مفهوم پدیدار، البته معلومان نیست که کدام هستندند به عنوان فنومن

متن فارسی ص ۸۷: بنابراین، دازاین بر هستندگان دیگر تقدمی چندگونه دارد. نخستین تقدم تقدم هستومندی است: این هستندند از حیث هستی اش از طریق آگزیستانس تعریف می‌شود. دومین تقدم تقدم هستی شناختی است: دازاین بر اساس تعین آگزیستانسش فی نفسه هستی شناختی است. اما هم‌آغاز و هم‌سرچشمه با آن، دازاین در مقام مقوم فهم آگزیستانس از ویژگی دیگری نیز بهره مند است: دازاین فهمی نیز از آن هستندگانی دارد که هستی آن‌ها از سنخ هستی خودش نیست. از این رو، سومین تقدم دازاین به منزله شرط هستومندی - هستی شناختی امکان همه انواع هستی شناسی‌هاست. بدین نمط دازاین خود این نکته را به ثبوت رسانده است که به لحاظ هستی شناختی نخستین هستندند ای است که، بیش از همه هستندگان دیگر، در خور آن است که محل پرسش واقع شود.

توضیح: ۱. عبارت ویژگی دیگری در متن اصلی وجود ندارد. ۲. جمله دازاین فهمی نیز از آن هستندگانی دارد که هستی آن‌ها از سنخ هستی خودش نیست اشتباه است. جمله را می‌توان بدین گونه ترجمه نمود: دازاین، فهمی از هستی هر هستندند ای دارد که مطابق با دازاین نیست. در ترجمه جمادی به اشتباه بر فهم هستندگانی که هستی آنها از سنخ هستی دازاین نیست تأکید می‌شود اما به راحتی می‌توان در متن اصلی مشاهده کرد که فهم هستی این نوع هستندگان مورد تأکید است. افزون بر این، در این‌جا نیز *das Seiende* مفرد است و جمادی آن را همچون مک

term 'Dasein', we are expressing not its what (as if it were a table, house or tree) but its Being.

متن فارسی ص ۱۴۸: از این رو، وقتی که ما این هستنده را دازاین می‌نامیم، آن گونه که دربارهٔ خانه، میز و درخت و اشیا می‌پرسیم مرادمان این نیست که چه بودن این هستنده را بیان کنیم، بل برآنیم که هستی را نشان دهیم.

توضیح: جمادی ضمیر sein را در sein Was به این هستنده ارجاع می‌دهد. اما با اندکی دقت می‌توان دریافت که مرجع ضمیر، دازاین است و نه هستنده زیرا واژهٔ این هستنده (dieses Seiende)، متعلق به جملهٔ اصلی نیست. می‌توان جمله فوق را بدین گونه ترجمه کرد: از این رو، عنوان دازاین، که این هستنده را به توسط آن مشخص می‌کنیم، همانند میز، خانه، درخت، چستی دازاین را بیان نمی‌کند بلکه هستی را بیان می‌کند. افزون بر این، ساختار ترجمه جمادی با ترجمه انگلیسی مطابقت دارد و نه با ساختار متن آلمانی.

مورد ششم

متن آلمانی:

Dieses Seiende hat nicht und nie die Seinsart des innerhalb der Welt nur Vor-handenen. Daher ist es auch nicht in der Weise des Vorfindens von Vorhandenem thematisch vorzugeben. Die rechte Vorgabe seiner ist so wenig selbstverständlich, daß deren Bestimmung selbst ein wesentliches Stück der ontologischen Analytik dieses Seienden ausmacht.

متن انگلیسی:

Dasein does not have the kind of Being which belongs to something merely present-at-hand within the world, nor does it ever have it. So neither is it to be presented thematically as something we come across in the same way as we come across what is present-at-hand. The right way of presenting it is so far from self-evident that to determine what form it shall take is itself an essential part of the ontological analytic of this entity.

متن فارسی ص ۱۵۰: نوع هستی این هستنده به هیچ وجه و هرگز با نوع هستی هستندگانی که اندر جهان صرفاً پیش دست قرار دارند یکی نیست. هم از این رو، در پژوهش ملتزم به مضمون نباید دازاین را به همان شیوه ای وانمود که هستندگان پیش دستی را فراروی خود می‌یابیم. پیش نمود درست این هستنده چندان دور از بدهات و خودپیدایی است که تعیین و تعریف آن چه این هستنده از خود می‌سازد خود بخشی اساسی از تحلیل هستی شناسانهٔ آن است.

مخاطب ماست و باب این امر نیز به کلی گشوده می‌ماند که آیا خودنشان‌دهنده گونه ای هستنده است یا خصیصهٔ هستی هستنده است. پس بدین سان ما صرفاً به مفهوم صوری پدیدار دست یافته ایم؛ اما اگر آن چه در ذیل خودنشان‌دهنده قرار می‌گیرد هستندگان دسترس پذیر یا چیزی چون هستندگانی که به معنای کانتی به واسطهٔ شهود تجربی دسترس پذیر می‌گردند فهمیده شوند، در آن صورت، مفهوم صوری پدیدار در جای درست و رسماً مجاز خود به کار رفته است. پدیدار برحسب این کاربرد، مفهوم شایع و عامیانهٔ خود را متحقق کرده است.

توضیح: ۱. در این مورد به هیچ وجه ساختار جمله مورد توجه قرار نگرفته است و از این رو، ترجمه جمله حاوی معنایی غیر از معنای منظوری در متن اصلی است. به عبارت روشن تر، نخستین جمله، شرطی است و از این رو نمی‌توان آن را خبری و توصیفی ترجمه کرد. هایدگر بر آن است که اگر در این برداشت از مفهوم پدیده، این امر مبهم باقی بماند که کدام هستنده به عنوان پدیده به شمار می‌آید و اگر به طور کلی این امر مفتوح باقی بماند که آیا امری که خود را نشان می‌دهد یک هستنده است یا یک ویژگی هستی هستنده، آن گاه صرفاً مفهوم صوری پدیده به دست آمده است. اما جمادی بخش اول جمله را بدین صورت ترجمه کرده است: بر حسب چنین دریافتی از مفهوم پدیدار، البته معلوممان نیست که کدام هستنده به عنوان فنومن مخاطب ماست و باب این امر نیز به کلی گشوده می‌ماند که آیا خودنشان‌دهنده گونه ای هستنده است یا خصیصهٔ هستی هستنده است و بخش دوم جمله را نیز به صورت مستقل بیان کرده است. ۲. جمله دوم متن آلمانی اشتباه ترجمه شده است. می‌توان این جمله را چنین ترجمه کرد: اما اگر منظور ما از امری که خود را نشان می‌دهد هستنده ای باشد که مثلاً در معنای مورد نظر کانت از طریق شهود تجربی دسترس پذیر است، آن گاه در این صورت، مفهوم صوری پدیدار کاربردی صحیح می‌یابد. جمادی به اشتباه تصور کرده است که کلمه unter در عبارت unter dem Sichzeigenden das Seiende verstanden است و آن را در ذیل ترجمه کرده است و به همین دلیل آن چه و قرار می‌گیرد را به جمله افزوده است تا جمله معنا داشته باشد، بدین صورت: اما اگر آن چه در ذیل خودنشان‌دهنده قرار می‌گیرد ، در صورتی که unter ... verstehen اصطلاح است. عبارت هستندگان دسترس پذیر یا چیزی چون هستندگانی نیز افزوده جمادی و در متن آلمانی وجود ندارد. ۳. در جملهٔ آخر، عبارت die Bedeutung ترجمه نشده است.

مورد پنجم

متن آلمانی:

Daher drückt der Titel »Dasein«, mit dem wir dieses Seiende bezeichnen, nicht sein Was aus, wie Tisch, Haus, Baum, sondern das Sein.

متن انگلیسی:

So when we designate this entity with the

die es ist und in sei- فعل *ist* و *versteht* در عبارت *ist und in sei-* nem Sein irgendwie versteht  
مفعول است، فاعل همان *Dasein* است و مفعول همان امکان (*Möglichkeit*)، از این رو ترجمه این عبارت به این که این بدان معناست که دازاین خود را به نحوی در بودن خود می‌فهمد اشتباه است. به عبارت دیگر باید بگوییم: دازاین این امکان را به نحوی در هستی خود می‌فهمد.

مورد نهم

متن آلمانی:

Und weil nun die durchschnittliche Alltäglichkeit das ontische Zunächst dieses Seienden ausmacht, wurde sie und wird sie im-mer wieder in der Explikation des Daseins übersprungen. Das ontisch Nächste und Bekannte ist das ontologisch Fernste, Unerkannte und in seiner ontologischen Bedeutung ständig Übersehene.

متن انگلیسی:

And because this average everydayness makes up what is ontically proximal for this entity, it has again and again been passed over in explicating Dasein. That which is ontically closest and well known, is ontologically the farthest and not known at all; and its ontological signification is constantly overlooked.

متن فارسی ص ۱۵۱: و به صرف این که بلافاصلگی و بدایت هستومندی این هستند بر ساخته هر روزیگی میانه اوست، تاکنون هر دم از نو از کنار ایضاح دازاین بی اعتنا گذر کرده‌اند و از این پس نیز بی اعتنا گذر خواهند کرد. آنچه از حیث هستومندی آشنا و نزدیک‌تر چیز است، از حیث هستی‌شناختی پیوسته نادیده گرفته می‌شود.

ترجمه نگارنده: از آن جایی که هر روزیگی میانه، بدایت اونتیکی این هستند را تشکیل می‌دهد، هر دم از نو در ایضاح دازاین، این هر روزیگی میانه حذف شده است و حذف می‌شود. امری که از حیث اونتیکی نزدیک ترین است و آشنا، امری است که از حیث اونتولوژیکی دورترین است و ناآشنا، و از حیث اهمیت اونتولوژیکی اش همواره نادیده گرفته می‌شود.

توضیح: جمادی به ضمیر *sie* در جمله نخست توجه نکرده است؛ از این رو به اشتباه جمله فوق را بدین صورت در آورده است:

۱. بدایت هستومندی این هستند بر ساخته هر روزیگی

میانه این هستند است

۲. به همین دلیل از کنار ایضاح دازاین بی اعتنا گذر کرده‌اند

اما متن اصلی بر این دلالت دارد که:

۱. هر روزیگی میانه، بدایت اونتیکی این هستند را

تشکیل می‌دهد

ترجمه نگارنده: این هستند به هیچ وجه از نوع هستی امری که اندر جهان صرفاً پیش دستی است برخوردار نیست. از این رو، این هستند نباید حتی در شیوه مواجهه [ما] با امر پیش دستی از حیث مضمون وانمود شود. وانمود صحیح خود این هستند چندان به دور از بداهت است که تعیین آن خود بخشی ماهوی از تحلیل اونتولوژیکی این هستند را تشکیل می‌دهد.

توضیح: ۱. در جمله اول، *des innerhalb der Welt nur*، *Vorhandenen* هستندگانی که اندر جهان صرفاً پیش دست قرار دارند ترجمه شده است، اما *das Vorhanden* به معنای هستندگان پیش دست نیست بلکه به معنای امر پیش دستی است. ۲. در جمله دوم مرجع ضمیر *es* نمی‌تواند دازاین باشد زیرا فاعل جمله قبل این هستند است. افزون بر این، در این مورد ترجمه جمادی خواننده را دچار مشکل می‌کند زیرا در جمله اول، فاعل را این هستند می‌گیرد، در جمله بعد دازاین و در جمله آخر بار دیگر این هستند. ۳. بخش دوم جمله آخر اشتباه ترجمه شده است. مترجم پنداشته است که فعل *ausmachen* از آن این هستند است، اما این فعل متعلق به *Bestimmung* است. ترجمه جمادی با ترجمه انگلیسی مک کواری تطابق بیشتری دارد.

مورد هشتم

متن آلمانی:

Das Dasein bestimmt sich als Seiendes je aus einer Möglichkeit, die es ist und in seinem Sein irgendwie versteht.

متن انگلیسی:

In determining itself as an entity, Dasein always does so in the light of a possibility which it *is* itself and which, in its very Being, it somehow understands.

متن فارسی ۱۵۰ و ۱۵۱: دازاین در مقام هستند همواره خود را برحسب امکانی تعریف می‌کند که او خود آن است، و این بدان معناست که دازاین خود را به نحوی در بودن خود می‌فهمد.

ترجمه نگارنده: دازاین در مقام هستند همواره خود را برحسب امکانی تعریف می‌کند او خود آن است و در هستی خود به نحوی آن را می‌فهمد.

توضیح: جمادی جمله فوق را بدین صورت بیان می‌کند:

۱. دازاین در مقام هستند خود را برحسب یک امکان تعریف می‌کند

۲. این امکان، امکانی است که دازاین خود آن است

۳. دازاین خود را به نحوی در بودن خود می‌فهمد

اما متن اصلی بر این دلالت دارد که:

۱. دازاین در مقام هستند خود را برحسب یک امکان

تعریف می‌کند

۲. این امکان، امکانی است که دازاین خود آن است و

۳. دازاین این امکان را در هستی خودش به نحوی درک

می‌کند.

۲. از این رو، در ایضاح دازاین، این هرروزینگی میانه حذف شده است

افزون بر این، جمله دوم ناقص ترجمه شده است، یعنی عبارت

das ontologisch Fernste, Unerkannte und in seiner ontologischen Bedeutung

ترجمه نشده است.

مورد دهم

متن آلمانی:

Alle Explikate, die der Analytik des Daseins entspringen, sind gewonnen im Hinblick auf seine Existenzstruktur. Weil sie sich aus der Existenzialität bestimmen, nennen wir die Seinscharaktere des Daseins Extstenzialien. Sie sind scharf zu trennen von den Seinsbestimmungen des nicht daseinsmäßigen Seienden, die wir Kategorien nennen. Dabei wird dieser Ausdruck in seiner primären ontologischen Bedeutung aufgenommen und festgehalten. Die antike Ontologie hat zum exemplarischen Boden ihrer Seinsauslegung das innerhalb der Welt begegnende Seiende. Als Zugangsart zu ihm gilt das bzw. Der. Darin begegnet das Seiende.

متن انگلیسی:

All *explicata* to which the analytic of Dasein gives rise are obtained by considering Dasein's existence-structure. Because Dasein's characters of Being are defined in terms of existentiality, we call them *existentialia*. These are to be sharply distinguished from what we call *categories*—characteristics of Being for entities whose character is not that of Dasein. Here we are taking the expression category in its primary ontological signification, and abiding by it. In the ontology of the ancients, the entities we encounter within the world are taken as the basic examples for the interpretation of Being. *N* + (or the + , as the case may be) is accepted as a way of 'access to them. Entities are encountered therein.

متن فارسی ص ۱۵۲ و ۱۵۳: همه گشایش‌هایی که از تحلیلی در باب دازاین ناشی می‌شوند از توجه به ساختار اگزیزستانس دازاین حاصل می‌آیند. از آن جا که این گشایش‌ها بر حسب حیث اگزیزستانس توصیف می‌شوند، ما نیز مشخصه‌های هستی دازاین را اگزیزستانسیال‌ها می‌نامیم. این مشخصه‌ها را باید از تعینات آن دسته

از هستندگان که دازاین نیستند قاطعانه جدا کرد. ما مشخصه‌های هستندگان اخیر را مقولات می‌نامیم. در این جا لفظ مقوله را با دلالت هستی‌شناختی آغازینش مراد می‌کنیم و به این دلالت نیز پای بندیم. زمینه بنیادینی که در هستی‌شناسی یونان باستان سرمشق تفسیر هستی است چیزی جز رویکرد به هستدگانی که اندر جهان با آنها مواجه می‌شویم نیست. به نزد یونانیان، - [اندیشه] یا به عبارتی دیگر، لوگوس شیوه دسترسی به چنین هستدگانی محسوب می‌شود.

توضیح: ۱. جمله آخر: Darin begegnet das Seiende ترجمه نشده است. ۲. در جمله دوم و در عبارت Seinsbestimmungen، واژه Sein ترجمه نشده است و واژه هستنده نیز مفرد است که جمادی آن را جمع گرفته است. ۳. ترجمه جمله سوم دقیق نیست. می‌توان این جمله را چنین ترجمه کرد: در بنیان نمونه ای تفسیر اونتولوژی باستان از هستی، هستنده ای وجود دارد که اندرجهان با آن مواجه می‌شویم. جمله جمادی حاوی این مطلب است که:

۱. هستی‌شناسی یونان باستان یک زمینه بنیادین دارد
  ۲. این زمینه بنیادین سرمشق تفسیر هستی است و
  ۳. این زمینه بنیادین همان رویکرد به هستدگانی است که اندر جهان با آنها مواجه می‌شویم
- اما متن اصلی بر این دلالت دارد که:
۱. تفسیر اونتولوژی باستان یک بنیان دارد
  ۲. این بنیان سرمشق و الگو است
  ۳. در این بنیان، هستنده ای وجود دارد که اندرجهان با آن مواجه می‌شویم.

می‌توان مشاهده کرد که این دو معادل هم نیستند، به ویژه آن که جمادی کلمات دیگری را که در متن اصلی وجود ندارد، افزوده است همانند رویکرد، هستندگان.

مورد یازدهم

متن آلمانی:

Gezeigt werden soll, daß die bisherigen auf das Dasein zielenden Fragestellungen und Untersuchungen, unbeschadet ihrer sachlichen Ergiebigkeit, das eigentliche, philosophische Problem verfehlen, daß sie mithin, solange sie bei dieser Verfehlung beharren, nicht beanspruchen dürfen, das überhaupt leisten zu können, was sie im Grunde anstreben. Die Abgrenzungen der existenzialen Analytik gegen Anthropologie, Psychologie und Biologie beziehen sich nur auf die grundsätzlich ontologische Frage.

متن انگلیسی:

We must show that those investigations and formulations of the question which have been aimed at Dasein heretofore, have missed the

sein zu erweisen, daß der Ansatz eines zunächst gegebenen Ich und Subjekts den phänomenalen Bestand des Daseins von Grund aus verfehlt. Jede Idee von »Subjekt« macht noch – falls sie nicht durch eine vorgängige ontologische Grundbestimmung geläutert ist – den Ansatz des subjectum ( $\pi$ ) ontologisch mit, so lebhaft man sich auch ontisch gegen die »Seelensubstanz« oder die »Verdinglichung des Bewußtseins« zur Wehr setzen mag. Dinglichkeit selbst bedarf erst einer Ausweisung ihrer ontologischen Herkunft, damit gefragt werden kann, was positiv denn nun unter dem nichtverdinglichten Sein des Subjekts, der Seele, des Bewußtseins, des Geistes, der Person zu verstehen sei.

متن انگلیسی:

At the same time it is of course misleading to exemplify the aim of our analytic historiologically in this way. One of our first tasks will be to prove that if we posit an I or subject as that which is proximally given, we shall completely miss the phenomenal content [Bestand] of Dasein. *Ontologically*, every idea of a 'subject'—unless refined by a previous ontological determination of its basic character—still posits the *subjectum* ( $+\pi$ ) along with it, no matter how vigorous one's ontical protestations against the 'soul substance' or the 'reification of consciousness'. The Thinghood itself which such reification implies must have its ontological origin demonstrated if we are to be in a position to ask what we are to understand *positively* when we think of the unreified *Being* of the subject, the soul, the consciousness, the spirit, the person.

متن فارسی ص ۱۵۵ و ۱۵۶: البته این گونه نمودارسازی تاریخی مقصد تحلیل در عین حال گمراه کننده است. یکی از نخستین تکالیف این تحلیل نشان دادن این نکته است که اگر من سوژه بدو داده شده نقطه عزیمت گرفته شود، تحلیل نیز از بن و بنیاد از درک مضمون پدیدارین دازاین عاجز می‌ماند. ایده سوژه به هر گونه که باشد – مگر ایده ای که سوژه را از صافی تعیین بنیادین هستی شناسانه آن گذرانده باشد – باز هم از حیث هستی شناختی همان آغازگاه subjectum یا  $\pi$  [زیرافکننده یا زیرنهاده] را بنا می‌نهد و از این منظر تفاوت نمی‌کند که ما

real philosophical problem (notwithstanding their objective fertility), and that as long as they persist in missing it, they have no right to claim that they *can* accomplish that for which they are basically striving. In distinguishing the existential analytic from anthropology, psychology, and biology, we shall confine ourselves to what is in principle the ontological question.

متن فارسی ص ۱۵۵: ما باید نشان دهیم که همه پرسش‌ها و پژوهش‌های تاکنونی که دازاین را هدف پژوهش قرار داده اند، در عین نتایج و ثمرات واقعی آنها، از آن چه مسأله فلسفی واقعی و راستین است غافل مانده اند و مادام که پای فشار در این غفلت مانده اند، نمی‌توانند مدعی باشند که حق تحقیق را درباره آن چه اساساً هدف کوشش‌های خود ساخته اند تمام کرده اند. در تعیین مرزهایی که تحلیل اگزیستانسیال را از انسان شناسی، روان شناسی و زیست شناسی مجزا می‌کند، باید بررسی خود را به آن چه پرسش بنیادین هستی شناسی است منحصر کنیم.

توضیح: جمله دوم را می‌توان چنین ترجمه کرد: مرزبندی‌های تحلیل اگزیستانسیال در قیاس با انسان‌شناسی، روان‌شناسی و زیست‌شناسی تنها به پرسش اساساً هستی‌شناختی مربوط می‌شوند.

در این مورد چند نکته حائز اهمیت است: ۱. به لحاظ ساختاری می‌توان گفت که این جمله امری نیست، یعنی باید وجود ندارد. افزون بر این، عبارت مستتر ما در منحصر کنیم در متن اصلی وجود ندارد و بنا به آن چه که قبلاً درباره فرض جمادی درباره ترجمه گفتیم (اشاره به بند ۵ مقدمه هستی و زمان)، چنین ترجمه ای از نظر خود ایشان هم اشکال دارد. ۲. به لحاظ مفهومی می‌توان گفت که جمله جمادی متفاوت از متن اصلی است. جمادی محتوای جمله را به صورت زیر تقریر کرده است:

۱. مرزهایی وجود دارند که تحلیل اگزیستانسیال را از انسان شناسی، روان‌شناسی و زیست‌شناسی مجزا می‌کنند

۲. ما باید در تعیین مرزها، بررسی خود را به آن چه پرسش بنیادین هستی شناسی منحصر کنیم

اما متن اصلی بر این دلالت دارد که خود مرزبندی‌های تحلیل اگزیستانسیال با این پرسش هستی‌شناختی ارتباط دارند. به عبارت دیگر، جمله جمادی بر این دلالت دارد که گویی ما باید در چنین تحلیلی به دنبال پرسش فوق باشیم، اما جمله حاکی از این است که چنین مرزبندی‌هایی ما را به این پرسش رهمنون می‌سازند. علاوه بر این، عبارت *ontologische Frage* به اشتباه پرسش هستی‌شناسی ترجمه شده است.

مورد دوازدهم

متن آلمانی:

Allerdings ist diese historische Exemplifizierung der Absicht der Analytik zugleich irreführend. Eine ihrer ersten Aufgaben wird es



مورد سیزدهم  
متن آلمانی:

Die »Erlebnisse« dieses »Lebens« sucht er nach ihrem Struktur- und Entwicklungszusammenhang aus dem Ganzen dieses Lebens selber zu verstehen. Das philosophisch Relevante seiner »geisteswissenschaftlichen Psychologie« ist nicht darin zu suchen, daß sie sich nicht mehr an psychischen Elementen und Atomen orientieren und das Seelenleben nicht mehr zusammenstücken will, vielmehr auf das »Ganze des Lebens« und die »Gestalten« zielt – sondern daß er bei all dem vor allem unterwegs war zur Frage nach dem »Leben«. Freilich zeigen sich hier auch am stärksten die Grenzen seiner Problematik und der Begrifflichkeit, in der sie sich zum Wort bringen mußte. Diese Grenzen teilen aber mit Dilthey und Bergson alle von ihnen bestimmten Richtungen des »Personalismus« und alle Tendenzen auf eine philosophische Anthropologie. Auch die grundsätzlich radikalere und durchsichtigerere phänomenologische Interpretation der Personalität kommt nicht in die Dimension der Frage nach dem Sein des Daseins.

متن انگلیسی:

Starting from 'life' itself as a whole, he tried to understand its 'Experiences' in their structural and developmental inter-connections. His 'geisteswissenschaftliche Psychologie' is one which no longer seeks to be oriented towards psychical elements and atoms or to piece the life of the soul together, but aims rather at 'Gestalten' and 'life as a whole'. Its philosophical relevance, however, is not to be sought here, but rather in the fact that in all this he was, above all, on his way towards the question of 'life'. To be sure, we can also see here very plainly how limited were both his problematic and the set of concepts with which it had to be put words. These limitations, however, are found not only in Dilthey and Bergson but in all the 'personalistic' movements to which they have given direction and in every tendency towards a philosophical anthropology. The phe-

موجوداندیشانه در مخالفت با جوهر نفسانی از خود شور و حرارت نشان دهیم یا علیه کسانی که آگاهی را قلب به شیء می‌کنند فریاد اعتراض برآوریم. شیئیت خود لازم است ابتدا برحسب برآمدگاه هستی شناختی اش مبرهن گردد تا سپس بتوان پرسید که چیست آنی که باید ایجاباً به منزله آن چه به شیء قلب نشده است در فهم آید؛ هستی سوژه؟ هستی نفس؟ هستی آگاهی؟ هستی روح؟ یا هستی شخص؟

توضیح: نخست این که، ترجمه جمله دوم دقیق نیست. می‌توان این جمله را چنین ترجمه کرد: یکی از نخستین تکالیف این تحلیل نشان دادن این امر است که ارزیابی یک من و سوژه بدو داده شده اساساً از مولفه پدیداری دازاین غفلت می‌ورزد. دوم این که، جمادی عبارت *vorgängige ontologische Grundbestimmung* را بدین صورت ترجمه کرده است: مگر ایده ای که سوژه را از صافی تعیین بنیادین هستی شناسانه آن گذرانده باشد می‌توان این عبارت را چنین ترجمه کرد: مشروط بر این که این ایده از طریق تعیین بنیادی اونتولوژیکی کنونی شفاف نشده باشد. جمادی در اینجا درصدد است تا جمله را به صورت سلیبی بیان نکند، بلکه آن را به صورت ایجابی درآورد، اما به لحاظ منطقی و معنایی این دو جمله با هم یکسان نیستند: ۱. عبارت *vorgängig* ترجمه نشده است ۲. سوژه را افزوده مترجم است و از این رو، معنای جمله را کاملاً تغییر داده است. حتی اگر بخواهیم این جمله را به صورت ایجابی بیان کنیم: مگر ایده ای که از طریق تعیین بنیادی اونتولوژیکی کنونی شفاف گشته باشد. سوم این که: در عبارت از این منظر تفاوت نمی‌کند که ما موجوداندیشانه در مخالفت با جوهر نفسانی از خود شور و حرارت نشان دهیم یا علیه کسانی که آگاهی را قلب به شیء می‌کنند فریاد اعتراض برآوریم چند اشکال وجود دارد: ۱. به راحتی می‌توان مشاهده کرد که در متن آلمانی، تنها یک فعل اصلی وجود دارد، یعنی *sich zur Wehr setzen* که به معنای از خود دفاع کردن در برابر/ ایستادگی و مقاومت نشان دادن در برابر است، اما جمادی در اینجا از دو فعل از خود شور و حرارت نشان می‌دهیم و فریاد اعتراض برآوریم استفاده کرده است. به نظر نگارنده اصلاً ضرورتی برای انجام این کار نیست چرا که معنای جمله را تغییر می‌دهد. ۲. مترجم عبارت *«Verdingli- chung des Bewußtseins» zur Wehr setzen* را فریاد اعتراض برآوردن علیه کسانی که آگاهی را قلب به شیء می‌کنند ترجمه کرده است، حال آن که این عبارت به معنای ایستادگی در برابر شیء سازی آگاهی است. چیزی که در برابر آن ایستادگی می‌کنیم یا بر آن اعتراض می‌نماییم انسان یا کسانی که این ایده را مطرح می‌سازند نیست بلکه خود این ایده است. چهارم این که: بخش دوم جمله آخر اشتباه ترجمه شده است. می‌توان این بخش را چنین ترجمه کرد: ... تا سپس بتوان پرسید که به طور ایجابی هستی شیء ناشده سوژه، روان، آگاهی، روح و شخص باید بر چه چیزی دلالت داشته باشد.

thought of as a Thing or a substance; the person 'is rather the *unity* of living-through [*Er-lebens*] which is immediately experienced in and with our Experiences—not a Thing merely thought of behind and outside what is immediately Experienced'.

متن فارسی ص ۱۵۹: به نزد شلر، اندیشیدن درباره شخص هرگز نباید به مثابه اندیشیدن در باب شیء یا جوهر باشد، بلکه شخص وحدت همزیسته‌های بی واسطه تجربه زیسته است. چنین نیست که شخص فقط شیء بی باشد که صرفاً در پشت یا بیرون آن چه بی واسطه تجربه می‌شود به اندیشه درآید.

توضیح: قبلاً مشاهده کردیم که جمادی واژه *Erlebnisse* را تجربه‌های زیسته ترجمه کرده بود. در اینجا *Er-leben* را تجربه زیسته ترجمه کرده است و *Erlebten* را تجربه، در حالی که *Er-lebten* به معنای امری است که به تجربه زیسته درآمده است.

مورد پانزدهم

متن آلمانی:

Die Orientierung der Daseinsanalyse am »Leben der primitiven Völker« kann positive methodische Bedeutung haben, sofern »primitive Phänomene« oft weniger verdeckt und kompliziert sind durch eine schon weitgehende Selbstausslegung des betr. Daseins. Primitives Dasein spricht oft direkter aus einem ursprünglichen Aufgehen in den »Phänomenen« (im vorphänomenologischen Sinne genommen.) Die, von uns aus gesehen, vielleicht unbeholfene und grobe Begrifflichkeit kann positiv förderlich sein für eine genuine Heraushebung der ontologischen Strukturen der Phänomene.

متن انگلیسی:

To orient the analysis of Dasein towards the 'life of primitive peoples' can have positive significance [Bedeutung] as a method because 'primitive phenomena' are often less concealed and less complicated by extensive self-interpretation on the part of the Dasein in question. Primitive Dasein often speaks to us more directly in terms of a primordial absorption in 'phenomena' (taken in a pre-phenomenological sense.) A way of conceiving things which seems, perhaps, rather clumsy and crude from our standpoint, can be positively helpful in bringing out the ontological structures of phenomena in a genuine way.

متن فارسی ص ۱۶۵: رویکرد تحلیل دازاین به زندگی اقوام

nomenological Interpretation of personality is in principle more radical and more transparent; but the question of the Being of Dasein has a dimension which this too fails to enter.

متن فارسی ص ۱۵۷ و ۱۵۸: وی کوشید تا با آغازیدن از کلیت خود زندگی تجربه‌های زیسته حیات را بر حسب ساختار و همپیوستگی‌های بالنده این زیسته‌ها دریابد. روان شناسی ملتزم به علوم روحی یا انسانی دلتای دیگر جویای جهت گیری به سوی عناصر و اتم‌های روانی و آن گونه حیات روحی که کلیتش حاصل سرهم بندی این اتم‌ها و عناصر باشد نیست، بلکه هم از آغاز، کلیت حیات و گشتالت‌ها یا [هیئت‌ها] را قصد خود قرار می‌دهد. با این همه، مناسبت فلسفی این گونه روان شناسی را باید در جای دیگر جست: دلتای بیش و پیش از هر چیز از خلال این کارها به راهی می‌رفت که مقصد آن پرسش از حیات بود. البته در این‌جا محدودیت‌های طرح مسائل و مفاهیم از حیث به بیان درآوردن آن‌ها قویاً خود را نشان می‌دهند. اما این محدودیت‌ها صرفاً به دلتای و برگسون محصر نمی‌شوند، بلکه میان تمام جهت گیری‌های شخص انگاری و همه آن گرایش‌های انسان شناسی فلسفی که متاثر از این دو فیلسوفند مشترکند. حتی تفسیر پدیدارشناسانه شخصیت در عین آن که اساساً بن سوتر و شفاف تر است به گستره پرسش از هستی ره نمی‌یابد.

توضیح: ۱. *Erlebnisse*، تجربه‌های زیسته ترجمه شده است. این واژه به معنای زیسته‌ها است و *Erleben* به معنای تجربه زیسته می‌باشد. ۲. *Strukturzusammenhang* صرفاً ساختار ترجمه شده است. این واژه به معنای پیوستگی ساختار است. ۳. *Entwicklungzusammenhang*، پیوستگی‌های بالنده ترجمه شده است. ۴. در عبارت اما این محدودیت‌ها صرفاً به دلتای و برگسون محصر نمی‌شوند، بلکه میان تمام جهت گیری‌های شخص انگاری و همه آن گرایش‌های انسان شناسی فلسفی که متاثر از این دو فیلسوفند مشترکند چندین اشکال وجود دارد. می‌توان این جمله را اینگونه ترجمه کرد: اما این محدودیت‌ها شامل تمام جهت گیری‌های شخص انگاری که از سوی دلتای و برگسون معین شده اند و تمام گرایش‌ها به انسان شناسی فلسفی می‌شود. عبارت که متاثر از این دو فیلسوفند مشترکند تنها متعلق به جهت گیری‌ها (*Richtungen*) است و نه گرایش‌ها. افزون بر این، اصطلاح *Dasein* در آخر جمله دوم ترجمه نشده است.

مورد چهاردهم

متن آلمانی:

Person darf nach Scheler niemals als ein Ding oder eine Substanz gedacht werden, sie »ist vielmehr die unmittelbar miterlebte Einheit des Er-lebens -, nicht ein nur gedachtes Ding hinter und außer dem unmittelbar Erlebten.

متن انگلیسی:

For Scheler, the person is never to be

fronted with the same state of affairs as in the other disciplines we have discussed. Ethnology itself already presupposes as its clue an inadequate analytic of Dasein.

متن فارسی ص ۱۶۵ و ۱۶۶: اما اطلاعات تاکنونی ما درباره اقوام اولیه فراهم آمده از تحقیقات قوم شناسی است و قوم شناسی پیشاپیش در حیطه پیش مفهومها و تفاسیر اولیه ای درباره انسان به طور کلی سیر می کند و در این حیطه ابتدا مصالح خود را دریافت و سپس آنها را وارسی و واشکافی می کند. بر ما معلوم نیست که روان شناسی عامیانه یا حتی روان شناسی و جامعه شناسی علمی که قوم شناسی در کار خود از آنها کمک می گیرد تا چه حد می توانند امکان دستیافت مناسب به پدیدارهای حیطه پژوهش و تفسیر و ابلاغ این پدیدارها را به لحاظ علمی تضمین کنند. وضعیت امور در این جا نیز مانده وضعیت امور در قلمرو رشته هایی است که پیش از این نام بردیم. قوم شناسی خود تحلیل نامشعبی از دازاین را پیشاپیش همچون چراغ واره راه خویش مفروض می گیرد.

توضیح: ۱. در جمله دوم اصطلاح Dasein ترجمه نشده است  
۲. عبارت [die] zu durchforschenden Phänomene] که به معنای پدیده هایی که باید پژوهش شوند تنها به صورت پدیدارهای حیطه پژوهش ترجمه شده است که دقیق نیست. ۳. در جمله آخر مترجم به اشتباه واژه zureichend را نامشعب ترجمه کرده است. در فرهنگ فروزان عربی / فارسی پرویز اتابکی، در ذیل کلمه مشعب چنین آمده است: سخن تام و تمام که هر چه لازم است در آن آمده است. بدین ترتیب، کلمه نامشعب به معنای ناکافی و ناتمام است در حالی که zureichend به معنای کافی است.

مورد هفدهم

متن آلمانی:

Mit diesem Terminus wird die Seinsart eines Seienden genannt, das »in« einem anderen ist wie das Wasser »im« Glas, das Kleid »im« Schrank.

متن انگلیسی:

This latter term designates the kind of Being which an entity has when it is 'in' another one, as the water is 'in' the glass, or the garment is 'in' the cupboard.

متن فارسی ص ۱۷۱ و ۱۷۲: لفظ در - بودن هستی هستند را نام می نهد که در چیزی دیگر قرار دارد، مثلاً آب در لیوان یا جامه در جامه دان.

توضیح: عبارت die Seinsart که به معنای شیوه هستی است به اشتباه هستی ترجمه شده است.

مورد هجدهم

متن آلمانی:

Solche phänomenalen Vergewärtigungen leicht verwischbarer fundamentaler onto-

بدوی می تواند دلالتی محصل و روشمند داشته باشد، زیرا پدیدارهای بدوی اغلب ناپوشیده ترند و هنوز به سبب خودتفسیرگری های موسع و تفصیلی دازاینی که مورد بحث است غامض و پیچیده نگشته اند. دازاین بدوی اغلب از سر گونه ای انجذاب سرآغازین در پدیدارها (به معنای پیش پدیدارشناختی) سخن می گوید. آن مفهومی که شاید به چشم ما خامدستانه و ناشیوا باشد برای استخراج سره و اصیل پدیدارها در ساختارهای هستی شناختی آنها به کار می آید. توضیح: ۱. در جمله نخست، sofern به معنای زیرا نیست بلکه به معنای اگر و مشروط به این که است. ۲. در جمله دوم واژه direkter ترجمه نشده است ۳. در جمله آخر، واژه positive ترجمه نشده است ۴. Heraushebung به معنای تمایز و تفکیک است و نه استخراج.

مورد شانزدهم

متن آلمانی:

Aber bislang wird uns die Kenntnis der Primitiven durch die Ethnologie bereitgestellt. Und diese bewegt sich schon bei der ersten »Aufnahme« des Materials, seiner Sichtung und Verarbeitung in bestimmten Vorbegriffen und Auslegungen vom menschlichen Dasein überhaupt. Es ist nicht ausgemacht, ob die Alltags-psychologie oder gar die wissenschaftliche Psychologie und Soziologie, die der Ethnologe mitbringt, für eine angemessene Zugangsmöglichkeit, Auslegung und Übermittlung der zu durchforschenden Phänomene die wissenschaftliche Gewähr bieten. Auch hier zeigt sich dieselbe Sachlage wie bei den vorgenannten Disziplinen. Ethnologie setzt selbst schon eine zureichende Analytik des Daseins als Leitfaden voraus.

متن انگلیسی:

But heretofore our information about primitives has been provided by ethnology. And ethnology operates with definite preliminary conceptions and interpretations of human Dasein in general, even in first 'receiving' its material, and in sifting it and working it up. Whether the everyday psychology or even the scientific psychology and sociology which the ethnologist brings with him can provide any scientific assurance that we can have proper access to the phenomena we are studying, and can interpret them and transmit them in the right way, has not yet been established. Here too we are con-

zugleich durch Körperlichkeit »fundiert« wird. Damit steht man wieder bei einem Zusammen-vorhanden-sein eines so beschaffenen Geistdinges mit einem Körperding, und das Sein des so zusammengesetzten Seienden als solches bleibt erst recht dunkel.

متن انگلیسی:

Hence Being-in is not to be explained ontologically by some ontical characterization, as if one were to say, for instance, that Being-in in a world is a spiritual property, and that man's 'spatiality' is a result of his bodily nature (which, at the same time, always gets 'founded' upon corporeality.) Here again we are faced with the Being-present-at-handtogether of some such spiritual Thing along with a corporeal Thing, while the Being of the entity thus compounded remains more obscure than ever.

متن فارسی ص ۱۷۸: از همین رو، به لحاظ هستی شناختی، نمی‌توان در - بودن را از طریق خصلتی هستومندی روشن نمود و بدین سان چیزی از این دست گفت که در - بودن خاصه ای روحی در جهانی است و مکانیت انسان سرشته بدنمندی اوست که خود پیوسته و همزمان در جسمیت بنیاد دارد. در این جا دگرباره با معضلی رویاروی می‌گردیم که بیش از پیش تاریک و مبهم می‌ماند، و آن هستی هستندندگی متشکل از دو هستندندگی پیش دستی است که یک شیء روحی و دیگری شیء جسمانی است.

توضیح: ۱. در جمله نخست، مترجم عبارت *Das In-Sein* را که به معنای در - بودن در یک جهان، یک ویژگی روحی است، به اشتباه در - بودن خاصه ای روحی در جهانی است ترجمه کرده است. ۲. جمله آخر نیز اشتباه ترجمه شده است، زیرا الف. در جمله آلمانی دو فعل وجود دارد، اما در متن فارسی ۱ فعل بیان شده است. این جمله را می‌توان چنین ترجمه کرد: بدین ترتیب فرد دگر بار با یک پیش‌دستی - بودن - مشترک یک شیء روحی که دارای چنین خصوصیتی است و همراه با یک شیء جسمانی است مواجه می‌شود و هستی هستندندگی ای که چنین ساخته شده است از این حیث بیش از پیش تاریک و مبهم باقی می‌ماند. به لحاظ مفهومی می‌توان گفت که جمادی جمله فوق را بدین صورت بیان می‌کند:

۱. هستی هستندندگی متشکل از دو هستندندگی پیش دستی است که یکی شیء روحی و دیگری شیء جسمانی است.  
۲. این هستی هستندندگی بیش از پیش تاریک و مبهم می‌ماند.  
اما جمله فوق بر این دلالت دارد که:  
۱. ما با پیش‌دستی - بودن - مشترک یک شیء روحی و یک شیء جسمانی مواجه هستیم.

logischer Unterschiede müssen ausdrücklich vollzogen werden, selbst auf die Gefahr hin, »Selbstverständliches« zu erörtern. Der Stand der ontologischen Analytik zeigt jedoch, daß wir diese Selbstverständlichkeiten längst nicht zureichend »im Griff« und noch seltener in ihrem Seinssinn ausgelegt haben und noch weniger die angemessenen Strukturbegriffe in sicherer Prägung besitzen.

متن انگلیسی:

Fundamental ontological distinctions are easily obliterated; and if they are to be envisaged phenomenally in this way, this must be done *explicitly*, even at the risk of discussing the 'obvious'. The status of the ontological analytic shows, however, that we have been far from interpreting these obvious matters with an adequate 'grasp', still less with regard for the meaning of their Being; and we are even farther from possessing a stable coinage for the appropriate structural concepts

متن فارسی ص ۱۷۵: تفاوت‌هایی که ویژه پژوهش‌های مربوط به هستی شناسی بنیادین است چه بسا به آسانی مخدوش و مشتبه شوند. هم از این رو، حق تحقیق در این باره وقتی ادا می‌گردد که حتی به بهای توضیح و اصحات، این تفاوت‌ها را به شیوه ای بین و گویا فرابیش چشم مجسم کنیم. لیکن چون از پایگاه هستی شناختی به این اصحات بنگریم، کاشف به عمل خواهد آمد که ما در فراگرفت همین اصحات بسی کوتاه دست ... بوده ایم..

توضیح: ۱. ترجمه دقیق نیست؛ اگر چه جمادی سعی کرده است تا این جمله را به لحاظ مفهومی ترجمه کند اما تأکید و سیاق جمله را از دست داده است. افزون بر این، عباراتی همچون پژوهش‌ها، حق تحقیق در این باره و ... را اضافه کرده است که لزومی به این کار نبوده است. می‌توان جمله نخست را این چنین ترجمه کرد: این آشکارسازی‌های پدیداری تمایزهای بنیادین اونتولوژیکی، تمایزهایی که به راحتی می‌توانند مخدوش شوند، باید به شیوه ای بین و گویا، حتی به بهای بحث در مورد امور بدیهی، تحقق یابند ۲. در جمله دوم واژه *Analytik* ترجمه نشده است.

مورد نوزدهم

متن آلمانی:

Das In-Sein kann daher ontologisch auch nicht durch eine ontische Charakteristik verdeutlicht werden, daß man etwa sagt: Das In-Sein in einer Welt ist eine geistige Eigenschaft, und die »Räumlichkeit« des Menschen ist eine Beschaffenheit seiner Leiblichkeit, die immer

۲. هستی هستندند ای که چنین شکل یافته است بیش از پیش مبهم باقی می‌ماند.

ب. عبارت با معضلی رویاروی می‌گردیم در متن آلمانی وجود ندارد.

مورد بیستم

متن آلمانی:

... weil Dasein als In-der-Welt-sein ist, wie es ist.

متن انگلیسی:

... because Dasein, as Being-in-the-world, is as it is.

متن فارسی ص ۱۸۱: زیرا دازاین به صرف آن که هست، در جهان - بودن است.

توضیح: متن آلمانی بیانگر چیز دیگری است. می‌توان جمله را اینگونه ترجمه کرد: زیرا دازاین به مثابه در - جهان - بودن آن گونه است که هست. جمله اشتباه ترجمه شده است، زیرا ۱. تأکید بر در - جهان - بودن است و نه آن که هست ۲. علت این که پذیرش مناسبات با جهان امکان پذیر است این است که دازاین تنها در - جهان - بودن است که همان چیزی است که هست و نه به این دلیل که دازاین به صرف آن که هست در - جهان - بودن است.

مورد بیست و یکم

متن آلمانی:

Aus der Orientierung an der so begriffenen ontologischen Struktur kann erst auf dem Wege der Privation die Seinsverfassung von »Leben« apriorisch umgrenzt werden. Ontisch sowohl wie ontologisch hat das In-der-Welt-sein als Besorgen den Vorrang.

متن انگلیسی:

Only in terms of an orientation towards the ontological structure thus conceived can 'life' as a state of Being be defined *a priori*, and this must be done in a privative manner. Ontically as well as ontologically, the priority belongs to Being-in-the world as concern.

متن فارسی ص ۱۸۳: تنها با رویکرد در جهت ساختاری که بدین سان از منظر هستی شناختی مفهوم شده باشد حیات را نیز می‌توان به شیوه ای ماتقدم و از راه عدول تحدید و مشخص کرد. چه از حیث هستومندی چه به لحاظ هستی شناختی، در - جهان - بودن ماتقدمی است به صورت پردازش ...

توضیح: ۱. عبارت *ontologisch* در اینجا صفت است و لزومی ندارد آن را به صورت قید ترجمه کنیم ۲. عبارت *die Seinsverfassung* ترجمه نشده است. می‌توان جمله فوق را چنین ترجمه کرد: بر حسب جهت گیری نسبت به ساختار

اوتولوژیکی ای که بدین گونه فهم شده است بنیان هستی حیات می‌تواند به شیوه ای ماتقدم و از راه عدول، تعیین حدود گردد. ۳. در جمله آخر، واژه *Vorrang* ماتقدم ترجمه شده است. حال از آن جایی که عبارت *apriorisch* در جمله قبلی نیز ماتقدم ترجمه شده است لذا ممکن است خواننده این دو را یکسان بگیرد. از سوی دیگر، برای این که تفکیک این دو واژه مشخص باشد، بهتر است واژه دوم را ماتقدم ترجمه نکنیم. می‌توان این جمله را چنین ترجمه کرد: به لحاظ اوتتیکی و اوتولوژیکی، در - جهان - بودن به عنوان پردازش، تقدم و اولویت دارد.

مورد بیست و دوم

متن آلمانی:

Man kennt die Daseinsverfassung jetzt nur noch - und zwar als etwas Selbstverständliches - in der Prägung durch die unangemessene Auslegung. Dergestalt wird sie dann zum »evidenten« Ausgangspunkt für die Probleme der Erkenntnistheorie oder »Metaphysik der Erkenntnis«.

متن انگلیسی:

This state of Dasein's Being is now one with which one is just barely acquainted (and indeed as something obvious), with the stamp of an inappropriate interpretation. So in this way it becomes the 'evident' point of departure for problems of epistemology or the 'metaphysics of knowledge'.

متن فارسی ص ۱۸۴ و ۱۸۵: اکنون آشنایی با این بنیان دازاین تنها بر حسب مهمر و نشان تفسیری نابسند است که این بنیان [یعنی در - جهان - بودن] را بدیهی می‌انگارد. در این طریق در - جهان - بودن به آغازگاهی بدیهی و خودپیدا برای مسائل معرفت شناسی یا متافیزیک شناخت تبدیل می‌شود.

توضیح: ۱. جمله نخست را می‌توان چنین ترجمه کرد: حال شخص بنیان دازاین را - آن هم به عنوان امری بدیهی - تنها در نشان و نقشی می‌شناسد که از طریق تفسیر نامناسب [فراهم آمده است]. به لحاظ مفهومی ترجمه نگارنده و جمادی متفاوت است زیرا ترجمه جمادی حاکی از این است که:

الف. آشنایی با این بنیان دازاین تنها بر حسب مهر و نشان تفسیری نابسند است

ب. این تفسیر، این بنیان را بدیهی می‌انگارد

اما جمله حاکی از این است که فرد بنیان دازاین را به عنوان امری بدیهی از طریق تفسیر نامناسب می‌شناسد. ۲. جمله دوم اشتباه ترجمه شده است زیرا: ضمیر *sie* نمی‌تواند در - جهان - بودن باشد چرا که حرف تعریف *In-der-Welt-Sein* *das* است و نه *die*. به لحاظ گرامری می‌توان دو گزینه را در نظر گرفت: یا مرجع *sie*، بنیان دازاین است و یا تفسیر نادرست

مورد بیست و سوم

متن آلمانی:

In jedem Falle ist es nicht so äußerlich feststellbar wie etwa leibliche Eigenschaften. Sofern nun das Erkennen diesem Seienden zugehört, aber nicht äußerliche Beschaffenheit ist, muß es »innen« sein.

متن انگلیسی:

In any case, it is not externally ascertainable as, let us say, bodily properties are. Now, inasmuch as knowing belongs to these entities and is not some external characteristic, it must be 'inside'.

متن فارسی ص ۱۸۶ و ۱۸۷: در هر حال، شناخت در این‌جا چندان نمود بیرونی ندارد که بتوانیم با قطع نظر آن را به صورت خاصه ای جسمانی تمیز دهیم. پس، شناخت باید امری درونی باشد.

ترجمه نگارنده: در هر حال، شناخت همچون ویژگی‌های کالبدی به طور ظاهری قابل تعیین نیست. حال اگر شناخت به این هستند تعلق داشته باشد اما از ویژگی غیرظاهری برخوردار باشد، آن‌گاه آن درونی خواهد بود.

توضیح: جمادی نیمی از جمله فوق را (عبارتِ *Sofern nun das Erkennen diesem Seienden zugehört, aber nicht äußerliche Beschaffenheit ist*) ترجمه نکرده است.

مورد بیست و چهارم

متن آلمانی:

Der aufgezeigte Fundierungszusammenhang der für das Welt-erkennen konstitutiven Modi des In-der-Welt-seins macht deutlich: im Erkennen gewinnt das Dasein einen neuen Seinsstand zu der im Dasein je schon entdeckten Welt.

متن انگلیسی:

We have now pointed out how those modes of Being-in-the-world which are constitutive for knowing the world are interconnected in their foundations; this makes it plain that in knowing, Dasein achieves a new *status of Being* [*Seinsstand*] towards a world which has already been discovered in Dasein itself.

متن فارسی ص ۱۹۱: بنا بر آن‌چه نشان دادیم، بافت بنیادینی که به حالتِ در - جهان - بودن تعلق دارد مقوم شناخت است. آن‌چه از این اشارت روشن می‌گردد بدین قرار است: در شناخت، دازاین نسبت به جهانی که همواره پیشاپیش در وی کشف شده است، هستی‌ایستاری تازه به دست می‌آورد.

ترجمه نگارنده: بافت بنیادین و آشکارگشتهٔ وجوه در - جهان - بودن که مقوم شناخت جهان هستند این امر را روشن می‌سازد که در شناخت، دازاین یک وضعیت هستی جدیدی را در نسبت با جهانی که البته پیشاپیش در دازاین کشف شده است به دست می‌آورد.

توضیح: جمادی این جمله را به دو جمله مستقل تقسیم کرده است. به نظر ایشان جمله نخست حاوی این معناست که:

۱. بنا به آن‌چه نشان دادیم بافت بنیادینی وجود دارد که به حالت در - جهان - بودن تعلق دارد.

۲. این بافت بنیادین مقوم شناخت جهان است.

اما آشکار است که متن، معنای دیگری را افاده می‌کند که می‌توان آن را به شیوه زیر بیان کرد:

۱. وجوه در - جهان - بودن دارای یک بافت بنیادین است که آشکار گشته است.

۲. این وجوه در - جهان - بودن، مقوم شناخت جهان هستند.

۳. بافت بنیادین و آشکار گشتهٔ این وجوه در - جهان - بودن آشکار می‌سازد که در شناخت، دازاین ...

بدین ترتیب روشن است که: آن‌چه مقوم شناخت جهان است، بافت بنیادین نیست بلکه وجوه در - جهان - بودن است. از سوی دیگر بنابر آن‌چه نشان دادیم نیز در متن آلمانی وجود ندارد. در واقع *aufgezeigt*، صفت *Fundierungszusammenhang* است و نه عبارتی مستقل. افزون بر این *Modi* جمع است و نه مفرد.

مورد بیست و پنجم

متن آلمانی:

Die »Welt« phänomenologisch beschreiben wird demnach besagen: das Sein des innerhalb der Welt vorhandenen Seienden aufweisen und begrifflich-kategorial fixieren. Das Seiende innerhalb der Welt sind die Dinge, Naturdinge und »wertbehaftete« Dinge. Deren Dinglichkeit wird Problem; und sofern sich die Dinglichkeit der letzteren auf der Naturdinglichkeit aufbaut, ist das Sein der Naturdinge, die Natur als solche, das primäre Thema.

متن انگلیسی:

Thus, to give a phenomenological description of the 'world' will mean to exhibit the Being of those entities which are present-at-hand within the world, and to fix it in concepts which are categorial. Now the entities within the world are Things—Things of Nature, and Things 'invested with value' [*wertbehaftete Dinge*]. Their Thinghood becomes a problem; and to the extent that the Thinghood of Things 'invested

مورد بیست و ششم  
متن آلمانی:

Sollen wir uns demnach zuvor an das Seiende halten, bei dem sich das Dasein zunächst und zumeist aufhält, an die »wertbehafteten« Dinge? Zeigen nicht sie »eigentlich« die Welt, in der wir leben? Vielleicht zeigen sie in der Tat so etwas wie »Welt« eindringlicher. Diese Dinge sind aber doch auch Seiendes »innerhalb« der Welt

متن انگلیسی:

Should we then first attach ourselves to those entities with which Dasein proximally and for the most part dwells—Things, invested with value? Do not these, really, show us the world in which we live? Perhaps, in fact, they show us something like the 'world' more penetratingly. But these Things too are entities, within the world.

متن فارسی ص ۱۹۴ و ۱۹۵: هم از این رو، این پرسش‌ها پیش می‌آیند که آیا ابتدا باید به اشیء ای در بند ارزش [ یا ارزش گرفته] یا، به بیانی دیگر، به آن دسته از هستندگان در آویزیم که دازاین بدو و غالباً در جوار آنها اقامت می‌کند؟ آیا این هستندگان جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم به صورتی اصیل و واقعی نشان نمی‌دهند؟ چه بسا این هستندگان به راستی به نحوی نافذتر و کارگتر چیزی همچون جهان را نشان دهند. اما هر چه باشد، این اشیا نیز هستندگان درون جهانند.

توضیح: واژه sie در عبارت »eigentlich« die Welt, in der wir leben قبل نیز Seiende مفرد می‌باشد و تنها »wertbehafteten« Dinge جمع است. از این رو ترجمه sie به هستندگان دقیق نیست. از سوی دیگر جمله پایانی نیز با Diese Dinge آغاز می‌شود. با توجه به این امر، اگر فاعل ما در جمله‌های قبل به اشتباه هستند ترجمه شود، آن‌گاه جابجایی فاعل در جمله نهایی باعث سردرگمی خواننده می‌شود.

مورد بیست و هفتم  
متن آلمانی:

Das phänomenologisch vorthematische Seiende, hier also das Gebrauchte, in Herstellung Befindliche, wird zugänglich in einem Sichversetzen in solches Besorgen. Streng genommen ist diese Rede von einem Sichversetzen irreführend; denn in diese Seinsart des besorgenden Umgangs brauchen wir uns nicht erst zu versetzen.

with value' is based upon the Thinghood of Nature, our primary theme is the Being of Things of Nature—Nature as such.

متن فارسی ص ۱۹۴: بنابراین، توصیف پدیدارشناختی جهان یعنی فرمانمندن هستندگان پیش دستی درون جهانی و تعیین و تثبیت آن‌ها از حیث مفهومی - مقولی. هستندگان درون جهانی اشیا هستند اعم از اشیا طبیعی و اشیء ای که در بند ارزش افتاده اند. شیئیت این هستندگان در این‌جا خود مسئله ای می‌شود؛ و تا آن‌جا که شیئیت اشیا از حیث ارزشمندی آن‌ها قائم به شیئیت طبیعی است، موضوع اولیه ما نیز اشیء ای طبیعی یعنی طبیعت بماهی طبیعت است.

توضیح: چند نکته را در این مورد باید ذکر کرد:

۱. عبارت Sein des innerhalb der Welt vorhandenen Seienden ترجمه نشده است. می‌توان این عبارت را بدین گونه ترجمه کرد: ... هستی هستند را که در درون جهان پیش دستی است نشان دهد و آن را به طور مفهومی - مقولی تعیین نماید.

۲. هستنده (Seiende) مفرد است و نه جمع. بحث هایدگر این است که اگر بخواهیم جهان را به طور پدیده شناختی توصیف کنیم، این کار به معنای پرداختن به هستی هستند در درون جهان و تعیین آن به لحاظ مفهومی - مقولی است.

3. Sofern. به معنای تا آن‌جا که نیست. جمادی در اغلب اوقات این واژه را تا آن‌جا که ترجمه کرده است، در حالی که این عبارت به معنای اگر / مشروط بر این‌که می‌باشد.

۴. در جمله پایانی نیز عبارت Sein در das Sein der Naturdinge ترجمه نشده است. این در حالی است که در پاراگراف بالا هایدگر می‌گوید: شرط اول قدم آن است که در جهان - بودن را با توجه به آن پارین ساختارینش که جهان باشد عیان کنیم. ادای این تکلیف آسان و چندان پیش پا افتاده می‌نماید که چه بسا هنوز بر آن باشیم که باید از آن چشم پوشی‌د. توصیف جهان همچون پدیدار چه معنایی ممکن است داشته باشد؟ توصیف جهان همچون پدیدار به این معناست که آن‌چه خود را در هستند درون جهانی نشان می‌دهد بگذارد تا دیده شود. پس نخستین گام آن است که آن‌چه را در جهان است بر شمریم: خانه‌ها، درخت‌ها، انسان‌ها، کوه‌ها، ستارگان. ما می‌توانیم نمود بیرونی این هستندگان را توصیف و پیشامدهایی را که در آن‌ها و با آن‌ها رخ می‌دهند نقل کنیم. اما پیدا و هویداست که چنین کاری مشغله ای پیش پدیدارشناختی است و به هیچ وجه نمی‌تواند مناسبی با پدیدارشناسی داشته باشد. چنین توصیفی وابسته هستندگان می‌ماند. توصیفی از این دست توصیفی است هستمندان، حال آن‌که آن‌چه ما می‌جوئیم هستی است و بنا به تعریف صوری ما از پدیدار، در این‌جا پدیدار به معنای پدیدارشناختی آنی است که خود را به هیئت هستی و ساختار هستی نشان می‌دهد (هستی و زمان ص ۱۹۳). از این رو، حذف واژه Sein به معنای انتقال نادرست معنا است.

متن انگلیسی:

Those entities which serve phenomenologically as our preliminary theme—in this case, those which are used or which are to be found in the course of production—become accessible when we put ourselves into the position of concerning ourselves with them in some such way. Taken strictly, this talk about putting ourselves into such a position [*Sichversetzen*] is misleading; for the kind of Being which belongs to such concerned dealings is not one into which we need to put ourselves first.

ترجمه فارسی ص ۲۰۲: به لحاظ پدیدارشناختی، هستندگانی که هنوز به قالب مضمون درنیامده اند، یا، به بیانی دیگر، هستندگانی که به کار گرفته شده اند یا در جریان تولید یافتنی اند، وقتی دسترس پذیر می‌شوند که خود را در جایگاه پردازش چیزها در جهان قرار دهیم. چون دقیق تر به قضیه بنگریم، خود را در جایگاه قرار دادن گفته ای گمراه کننده است، زیرا این گونه هستی متعلق به مراودات پردازشگرانه چیزی نیست که از آغاز نیاز داشته باشیم که [برای دسترسی به آن] جای خود را عوض کنیم.

توضیح: در جمله نخست، عبارت *phänomenologisch Seiende* است و نه قید جمله. به لحاظ منطقی و از حیث معنا دو جمله ذیل معادل هم نیستند:

۱. هستنده ای که به لحاظ پدیده شناختی پیش مضمون است...

۲. به لحاظ پدیدارشناختی، هستندگانی که هنوز به قالب مضمون درنیامده اند ...

در جمله بعد، ترجمه فارسی مبهم و نارسا است. این جمله را می‌توان بدین گونه ترجمه کرد: به بیان دقیق، این سخن در باب خود - را - قرار دادن گمراه کننده است زیرا در ابتدا لازم نیست که خودمان را در این و نه هستی مربوط به مراوده پردازشگرانه قرار دهیم.

از سوی دیگر، اگر چه فعل *versetzen*، به تنهایی به معنای جای چیزی را عوض کردن و تغییر دادن است اما *sich versetzen in* به معنای خود را گذاشتن در است.

مورد بیست و هشتم

متن آلمانی:

Von der Dunkelheit dieser Struktur einer Wertbehaftetheit abgesehen, ist der phänomenale Seinscharakter des im besorgenden Umgang Begegnenden damit getroffen?

متن انگلیسی:

Disregarding the obscurity of this structure of investiture with value, have we thus met

that phenomenal characteristic of Being which belongs to what we encounter in our concerned dealings?

متن فارسی ص ۲۰۳: آیا اگر از ابهام این ساختار ارزش گرفتگی بگذریم، می‌توانیم بگوییم که به آن خصیصه پدیدارین هستی نایل آمده ایم که در مراوده پردازشگرانه با آن مواجه می‌شویم؟ توضیح: قسمت دوم جمله فوق نادرست ترجمه شده است. ترجمه نگارنده: ... آیا ویژگی پدیداری هستی آن چیزی که در مراوده پردازشگرانه با آن مواجه می‌شویم به دست آمده است؟ مترجم فارسی این قسمت را به صورت زیر درآورده است:

۱. نوعی خصیصه پدیدارین هستی وجود دارد.  
۲. ما با این خصیصه در مراوده پردازشگرانه مواجه می‌شویم  
۳. آیا به این خصیصه نایل آمده ایم؟  
اما این جمله دلالت دارد بر این که:

۱. چیزی وجود دارد که در مراوده پردازشگرانه با آن مواجه می‌شویم

۲. آیا ویژگی پدیداری هستی این چیز به دست آمده است؟ به راحتی می‌توان دریافت که مفهوم و معنای این دو ترجمه یکسان نیست. اشتباه از این رو صورت گرفته است که در عبارت فوق، *des Begegnenden* ترجمه نشده است.

مورد بیست و نهم

متن آلمانی:

Der je auf das Zeug zugeschnittene Umgang, darin es sich einzig genuin in seinem Sein zeigen kann, z. B. Das Hämmern mit dem Hammer, *erfaßt* weder dieses Seiende thematisch als vorkommendes Ding, noch weiß etwa gar das Gebrauchen um die Zeugstruktur als solche.

متن انگلیسی:

Equipment can genuinely show itself only in dealings cut to its own measure (hammering with a hammer, for example); but in such dealings an entity of this kind is not *grasped* thematically as an occurring Thing, nor is the equipment-structure known as such even in the using.

متن فارسی ص ۲۰۵: مراوده ای که به قامت ابزار دوخته شده است آئی است که ابزار تنها در آن است که می‌تواند خود را در هستی اش به نحوی اصیل نشان دهد، مثلاً چکش ورزی با چکش. اما نه هستنده ای که ابزار مراوده است به منزله شیء حادثی به صورت مضمون دریافته می‌آید و نه ساختار ابزار بماهو ابزار حتی در حین کاربرد شناخته می‌شود.

ترجمه نگارنده: مراوده ای که به قامت ابزار دوخته شده است و ابزار تنها و به نحو اصیل در آن می‌تواند خود را در هستی اش نشان



von anderen gezüchtet werden. Tiere kommen innerhalb der Welt auch ohne Züchtung vor, und auch bei dieser stellt sich dieses Seiende in gewisser Weise selbst her.

متن انگلیسی:

the work is dependent on [angewiesen auf] leather, thread, needles, and the like. Leather, moreover is produced from hides. These are taken from animals, which someone else has raised. Animals also occur within the world without having been raised at all; and, in a way, these entities still produce themselves even when they have been raised.

متن فارسی ص ۲۰۸: کار محول و وابسته به چیزهایی چون چرم، نخ، میخ و مانند آن‌هاست. چرم نیز خود فرآورده از پوست است. پوست از حیواناتی گرفته می‌شود که کس دیگری آن‌ها را پرورش داده است، و حیواناتی هم درون جهان یافت می‌شوند که پرورنده نشده‌اند، اما به نحوی این هستندگان نیز حتی وقتی پرورنده شده‌اند، خودشان تولید می‌کنند.

توضیح: در این مورد، ترجمه جمله آخر بسیار مبهم و نادرست است. بحث هایدگر این است که چرم به عنوان یک هستنده، فرآورده انواع پوست‌هاست. پوست‌ها از حیواناتی گرفته می‌شوند که کس دیگری آن‌ها را پرورش داده است و حیواناتی هم درون جهان یافت می‌شوند که پرورنده نشده‌اند، اما این هستنده، یعنی چرم را می‌توان به شیوه‌ای خاص با پرورش همین حیوانات تولید کرد. از این رو عبارت این هستندگان نیز حتی وقتی پرورنده شده‌اند، خودشان تولید می‌کنند به اشتباه دلالت بر این دارد که این حیوانات وقتی پرورنده می‌شوند، خودشان تولید می‌کنند.

نکته مهم در این جا این است که: این مورد را می‌توان به عنوان شاهدی در نظر گرفت که اگر das Seiende را که مفرد است به صورت جمع ترجمه کنیم باعث اشتباه بزرگی می‌شود.

**ارزیابی نهایی:** نگارنده در آغاز مقاله این پرسش را مطرح کرد که آیا به لحاظ منطقی محتوای ترجمه شده از سوی جمادی را می‌توان با محتوای اصلی متن آلمانی یکی دانست یا خیر و آیا دو ملاک مذکور رعایت شده است یا خیر، یعنی این که ۱. محتوای گزاره‌ها منتقل شده و ۲. رابطه و نسبت میان گزاره‌ها رعایت شده باشد. نمونه‌هایی که در این مقاله ذکر شدند به خوبی نشان می‌دهند که ترجمه جمادی:

۱. محتوای گزاره‌های را به درستی انتقال نداده است.
۲. رابطه و نسبت میان گزاره‌ها به درستی مورد توجه قرار نگرفته است.
۳. افزون بر این، مواردی نیز وجود دارند که به جافتادگی‌های کلمات و واژه‌ها و در برخی موارد جملات اشاره دارند.

دهد، مثلاً چکش ورزی با چکش، این هستنده را از حیث مضمون به عنوان شیء ای که نمایان می‌شود درک نمی‌کند؛ همچنین مثلاً از کاربرد [آن] برای ساختار ابزار بماهو ابزار چیزی نمی‌داند. توضیح: مترجم فارسی جمله فوق را به این صورت بیان کرده است:

۱. مرآورده ای که به قامت ابزار دوخته شده است مرآورده ای است که ابزار تنها در آن می‌تواند خود را در هستی اش به نحو اصیل نشان دهد.

۲. هستنده ای که ابزار مرآورده است دریافت نمی‌شود

۳. ساختار ابزار بماهو ابزار حتی در کاربرد شناخته نمی‌شود.

اما این جمله آلمانی بر این دلالت دارد که:

۱. مرآورده ای وجود دارد که با ابزار متناسب است

۲. این ابزار تنها و به نحو اصیل در آن می‌تواند خود را در هستی اش نشان دهد

۳. چنین مرآورده ای، این هستنده [ابزار، چکش] را از حیث مضمون درک نمی‌کند و ...

مورد سی ام

متن آلمانی:

Das bestellte Werk ist seinerseits nur auf dem Grunde seines Gebrauchs und des in diesem entdeckten Verweisungszusammenhanges von Seiendem.

متن انگلیسی:

A work that someone has ordered [das bestellte Werk] is only by reason of its use and the assignment-context of entities which is discovered in using it.

متن فارسی ص ۲۰۸: کار سفارش داده شده نیز خود تنها بر کاربردش و بر بافت ارجاعی هستندگانی که در حین این کاربرد کشف می‌شوند مبتنی است.

ترجمه نگارنده: کار سفارش داده شده به نوبه خود تنها بر کاربردش و بر بافت ارجاعی هستنده مبتنی است، بافتی که در این کاربرد یافت می‌شود.

توضیح: جمادی در ترجمه جمله فوق به اشتباه صفت en-deckt را از آن Seiende دانسته و بر همین اساس ترجمه کرده است که: کار سفارش داده شده ... بر بافت ارجاعی هستندگانی که در حین این کاربرد کشف می‌شوند مبتنی است. حال آن‌که: اولاً Seiende مفرد است و نه جمع. ثانیاً صفت endeckt از آن Verweisungszusammenhang است.

مورد سی و یکم

متن آلمانی:

Es ist angewiesen auf Leder, Faden, Nägel u. Dgl. Leder wiederum ist hergestellt aus Häuten. Diese sind Tieren abgenommen, die